

نشریه ادب و زبان  
دانشکده ادبیات و علوم انسانی  
دانشگاه شهید باهنر کرمان  
سال ۱۹، شماره ۳۹، بهار و تابستان ۱۳۹۵

واکاوی عناصر انسان دوستی در اندیشه ابوسعید ابوالخیر  
( علمی - پژوهشی ) \*

دکتر عباس محمدیان<sup>۱</sup>، محمود مهجوری<sup>۲</sup>، سیده زهرا میرنژاد<sup>۳</sup>

چکیده

ابوسعید ابوالخیر از بزرگ مردان عرفان ایران بوده است. از بارزترین ویژگی های شخصیتی ابوسعید، انسان دوستی، عشق و محبت وی به تمام انسان ها و موجودات است. در این مقاله سعی شده است نگرش ابوسعید به انسان و منابعی که بر نگرش وی به انسان تأثیرگذار بوده، بیان و نحوه برخورد وی با اقشار مختلف جامعه مشخص شود. نتیجه حاصل از این پژوهش این بوده که ابوسعید تمام انسان ها را، بدون توجه به رنگ، نژاد، جنس و دین آن ها دوست داشته و به ایشان مهر می ورزیده است. بیشترین منابع تأثیرگذار بر نگرش محبت آمیز او نسبت به انسان، علاوه بر قرآن، سنت پیامبر (ص) و استادان، چهار عارف بزرگ ایرانی یعنی، بایزید بسطامی، منصور حلاج، ابوالعباس قصاب آملی و ابوالحسن خرقانی بوده اند، که به قول سهروردی ادامه دهنده حکمت خسروانی ایران باستان بوده اند. ابوسعید گزیده و عصاره عرفان پیش از خود بوده است. در رفتار و گفتار ابوسعید مهرورزی و شفقت نسبت به انسان موج می زند. در نزد وی شادی و شاد کردن دیگران، فریضه است.

تاریخ ارسال مقاله : ۱۳۹۳/۰۲/۰۷

تاریخ پذیرش نهایی مقاله : ۱۳۹۵/۰۲/۱۶

E-mail: mohammadian@hsu.ac.ir  
E-mail: mahjouri11@yahoo.com  
E-mail: mirnezhad.zahra@yahoo.com

۱- دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه حکیم سبزواری  
۲- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه حکیم سبزواری (نویسنده مسئول)  
۳- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد

**واژه‌های کلیدی:** انسان دوستی، عرفان، قرآن، سنت، حکمت خسروانی، ابوسعید

ابوالخیر.

**۱- مقدمه**

عرفان اسلامی آکنده از مسائل مربوط به اندیشه انسان دوستی است و ابوسعید ابوالخیر از مهم‌ترین سردمداران این نگرش متعالی در عرفان اسلامی است. حیطه انسان دوستی ابوسعید مبحثی است فراتر از حوزه انسان به معنای خاص کلمه؛ یعنی آنکه انسان دوستی در اینجا کل جهان هستی و مخلوقات را در برمی‌گیرد. اندیشه او فراتر از اصول مربوط به دین و آیین و مسلکی خاص است. اندیشه او، اندیشه‌ای جهانی است که می‌توان آن را با مباحث جدید حقوق بشری قرن بیست و یکمی مقایسه کرد و حتی می‌توان گفت اندیشه انسان دوستانه ابوسعید گسترده‌تر و متعالی‌تر از افکار بشردوستانه‌ای است که این روزها جهان متمدن مدعی آن است. در این مقاله کوشیده‌ایم تا گوشه‌ای از افکار و عقاید و اعمال و گفتار ابوسعید را بررسی کنیم و ریشه و عوامل این طرز نگاه و اندیشه وی را بیابیم.

**۱-۱- بیان مسئله**

ابوسعید ابوالخیر (متوفی ۴۴۰ ه.ق) یکی از بزرگان عرفان ایران بوده است که از وی اثری مکتوب وجود ندارد، ولی دو اثر درباره زندگی و اقوال او به نام‌های «اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید» و «حالات و سخنان ابوسعید» وجود دارد، که در این مقاله با توجه به این آثار سعی می‌شود تا نظریات و نگرش ابوسعید به انسان بررسی شود و این که انسان دوستی در اندیشه او چه جایگاهی دارد و این نگرش او به انسان از چه منابعی سرچشمه می‌گیرد؟ و وی چه رفتاری با انسان‌های اطراف خود داشته است؟ و همچنین با توجه به زندگی ابوسعید چه دلایلی باعث شده که وی نسبت به عرفای دیگر وسعت نظر و تساهل بیشتری داشته باشد و انسان دوستی در اعمال و گفتار او موج بزند؟

### ۱-۲- پیشینه تحقیق

در باره ابوسعید ابوالخیر، نیکلسون در کتاب «مطالعات در تصوف اسلامی»، هلموت ریتر در «دایرةالمعارف اسلام» تحت عنوان «ابوسعید ابوالخیر»، غلامحسین یوسفی در کتاب «دیداری با اهل قلم» تحت عنوان «عارفی از خراسان»، عبدالحسین زرین کوب در کتاب «جستجو در تصوف ایران» تحت عنوان «پیران خراسان»، شفیع کدکنی در تصحیح «اسرار التوحید» در مقدمه کتاب، فریتس مایر در کتاب ابوسعید ابوالخیر: حقیقت یا افسانه، محمد دامادی در کتاب «ابوسعید نامه»، جلال‌الدین همایی در کتاب «تصوف در اسلام» تحت عنوان «نگاهی به عرفان شیخ ابوسعید ابوالخیر»، محمودرضا اسفندیار در مجموعه مقالات «آشنایان ره عشق» در مقاله‌ای تحت عنوان «ابوسعید ابوالخیر» و در «مجموعه مقالات سمینار ابوسعید ابوالخیر» تحقیقاتی انجام شده است.

### ۱-۳- ضرورت و اهمیت تحقیق

اگرچه تاکنون تحقیقات زیادی در مورد ابوسعید ابوالخیر و اندیشه‌هایش انجام گرفته است؛ اما تاکنون تحقیقی منسجم درباره علت و سرچشمه‌های این اندیشه‌ها و رفتارهای ابوسعید صورت نگرفته است. از آنجا که اندیشه انسان‌دوستی در سراسر زندگی و رفتار ابوسعید هویداست؛ یافتن عوامل و منشأ این اندیشه حائز اهمیت است؛ از این رو در این جا سعی شده است گامی برای پرکردن این خلأ برداشته شود.

## ۲- بحث

### ۲-۱- زندگی و آموزش ابوسعید

ابوسعید فضل‌الله بن احمد بن محمد بن ابراهیم معروف به ابوسعید ابوالخیر در اول ماه محرم سال ۳۵۷ ه.ق. در میهنه متولد شد و در سال ۴۴۰ ه.ق. در میهنه درگذشت و در محلی به نام «مشهد شیخ» به خاک سپرده شد (محمد بن منور، ۱۳۷۶، ج ۱، مقدمه: ۲۷).

شیخ قرائت قرآن را نزد ابومحمد عنازی و ادبیات عرب را نزد ابوسعید عنازی در میهنه آموخت؛ پس از آن به مرو رفت و متفق و مختلف (فقه تطبیقی میان مذاهب اربعه) را نزد

خضری (متوفی ۳۸۱-۳۹۰ ه.ق.) آموخت (همان: ۳۰). وی بعد از تاریخ ۳۷۸ ه.ق. به سرخس رفت و نزد ابوعلی زاهر بن احمد فقیه، (متوفی ۳۸۹ ه.ق.)، به تکمیل تحصیلات خویش پرداخت. در همین فاصله ۳۷۸ تا ۳۸۹ ه.ق. وی از طریق لقمان سرخسی، که از عقلای مجانبین بود، به خانقاه ابوالفضل حسن سرخسی (متوفی ۴۱۰ ه.ق.) راه یافت و تحت تأثیر سخنان پیر ابوالفضل ناگهان تغییر حالت داد و علوم رسمی را به یکسو نهاد. استادش ابوعلی فقیه نیز این حالت او را در سر درس دریافت و از وی خواست که علوم ظاهر را رها کند؛ پس از این تاریخ، وی علوم رسمی را یکسره طلاق گفت (همان: ۳۱). به گفته فریتس مایر، ابوسعید از آن روز به مکتب سختگیر ابوالفضل سرخسی درآمد تا در ذکر آیه ۹۱ سوره انعام به تأمل پردازد: «قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ». ولی شیخ پس از مدت کوتاهی او را به موطنش، میهنه، فرستاد و به وی دستور داد که: «از خود و خلق معرض باش و در کار با نظاره و تسلیم باش.» ابوسعید در میهنه به کنج خانه رفت و در محراب آن زاویه، هم خود را بلا انقطاع صرف تکرار کلمه الله کرد؛ تا این که همه ذرات وجودش این کلمه را به زبان آوردند و پس از هفت سال گوشه نشینی و مجاهده، پیر ابوالفضل وی را به میهنه به خدمت والده فرستاد. (مایر، ۱۳۷۸: ۵۳). ابوسعید در میهنه در زندگی فعال روزانه شرکت می جست؛ از ضعف دستگیری می کرد و مساجد را می رفت و گویا مبرز و متوضای صوفیان را نیز پاک می کرد. سرانجام پیر ابوالفضل آموزش او را تمام شده خواند و به وی مأموریت داد که «خلق را به خدای - تعالی - بخواند.» ابوسعید در میهنه بدان چه پیر گفت، بسنده نکرد؛ بلکه هر روز بر ریاضت خویش بیفزود. پس از مرگ والدین خود، هفت سال دیگر در بیابان های بین باورد و سرخس سرگردان بود (همان: ۵۴).

ابوسعید از اوان کودکی در میهنه با تصوّف آشنا شد، چرا که پدر او بابووالخیر، به گروه کوچکی از صوفیه وابسته بود. ابوسعید در میهنه با شاعری صوفی به نام ابوالقاسم بشریاسین (متوفی ۳۸۰ ه.ق.) نیز آشنا بود و پاره ای از رموز و معارف صوفیه را، از او فراگرفته بود (همان: ۵۲). ابو عبدالرحمن سلمی (متوفی ۴۱۲ ه.ق.) از دیگر کسانی است که ابوسعید محضرش را درک کرده بوده است. پس از وفات سلمی ۴۱۲ ه.ق. بوسعید به آمل

رفت و یک سال مقیم خانقاه ابوالعباس قصاب آملی شد و از او خرقة تبرک گرفت. در این مدت، نخستین دیدارش با ابوالحسن خرقانی (متوفی ۴۲۵ ه.ق.) و ابوعبدالله داستانی (متوفی ۴۱۷ ه.ق.) نیز اتفاق افتاد. پیر صحبت ابوسعید، پیر ابوالفضل بود؛ اما پیر خرقة و ارشادش شیخ ابوعبدالرحمن سلمی بود و همچنین وی از شیخ ابوالعباس قصاب خرقة تبرک داشت (همایی، ۱۳۶۶: ۱۴۲). ابوسعید در مسائل فقهی پیرو مذهب شافعی و در مسائل کلامی پیرو اشعری بود (همان: ۸۴).

## ۲-۲- انسان دوستی ابوسعید

انسان دوستی و عشق به تمام هستی یکی از مهم‌ترین آموزه‌های عرفان و تصوف اسلامی است. در تصوف خراسان، انسان دوستی و اندیشیدن به مصائب حیات انسانی و دردهای مردم و حتی جانوران دیگر، امری است چشم‌گیر و اگر میان این ویژگی تصوف خراسان با آنچه در تصوف ابن عربی است مقایسه‌ای شود، تقابل آشکاری از این بابت، میان این دو اسلوب تصوف آشکار خواهد شد. در تصوف ابن عربی می‌توان صوفی و عارف بود و مصائب و حتی نابودی هزاران انسان را چنان دید که گویی آب از آب تکان نخورده است، ولی در تصوف خراسان همدلی با انسانیّت و حتی با جانوران امری اجتناب‌ناپذیر و ضروری است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵، ب: ۳۶ و ۳۷).

ابوسعید را باید از انسان‌دوست‌ترین صوفیان تاریخ عرفان و تصوف دانست، انسان دوستی و توجه به کرامت انسان را در جای جای گفتار و کردارش می‌توان مشاهده کرد. این خصوصیت او از آن‌جا برجسته می‌شود که افکار و اعمال صوفیان نامدار دیگری، مانند خواجه عبدالله انصاری (متوفی ۴۸۱ ه.ق.)، امام قشیری (متوفی ۴۶۵ ه.ق.) و شیخ احمد جام (متوفی ۵۳۶ ه.ق.)، را در نظر آوریم و ابوسعید را با آنان از این نظر مقایسه کنیم. «بودند صوفیانی که از سر تعصبات عقیدتی به آزار و ایذا و گناه تکفیر و تفسیق مخالفان خود دست‌می‌یازیدند. اما ابوسعید همه‌جا و همواره انسان را محترم می‌شمارد و نسبت به او از محبت و دوستی و مهربانی دریغ نمی‌کند» (اسفندیار، ۱۳۸۴: ۱۲۴).

مسئلاً بر نحوه رفتار ابوسعید و انسان‌دوستی او بسیاری از عوامل دست به دست هم داده‌اند و تأثیر گذاشته‌اند. از جمله: خانواده، محیط و ساخت اجتماعی و نظام آموزشی که در این نظام آموزشی هم ۱- محتوی نظام آموزشی ۲- استادان در نظام آموزشی ۳- نظام و ساخت اجتماعی، جذب و ارتباط بین شاگرد و استاد و حتی فضای فیزیکی آموزش، نظیر خانقاه تأثیر گذاشته‌اند (صفرخانی، ۱۳۷۸: ۱۶۸ و ۱۷۷).

منابع مؤثر بر نگرش ابوسعید به انسان را می‌توان به پنج دسته تقسیم کرد، که به شرح ذیل هستند:

**۲-۲-۱- خانواده:** توجه مادر ابوسعید به رشد معنوی وی و اصرار در شرکت دادن ابوسعید در مراسم اهل تصوف و تأکید پدر ابوسعید به حضور او در مراسم عبادی نماز آدینه و محافل درویشان و آموزش قرآن و... مسئلاً در رشد فکری و شخصیت عرفانی ابوسعید مؤثر بوده است (همان: ۱۷۲). «محیط خانوادگی مساعد، مشوق استعداد و قریحه فطری او گردیده و جامعیت و تنوع معلومات و احاطه بر مباحث گوناگون علمی و فرهنگی زمان، بر شمس سیاسی و اجتماعی او افزوده است و حس احترام و اعتماد صاحب نظران را در همه قرون و اعصار به وی معطوف ساخته است» (دامادی، ۱۳۶۷: ۷۳).

**۲-۲-۲- استادان:** استادان ابوسعید در مکتب، بی‌شک بر نوع رفتار وی با انسان‌ها تأثیرگذار بوده‌اند، بی‌شک در تکوین منش و شخصیت شادی‌طلب و پرشور ابوسعید، اولین مربی دوره کودکی‌اش، ابوالقاسم بشر یاسین (متوفی ۵۴۱۰ ق.) بی‌تأثیر نبوده (اسفندیار، ۱۳۸۴: ۱۲۷) که به ابوسعید آموخته بود:

مرد باید که جگر خواره و خندان بودا      نه همانا که چنین مرد فراوان بودا

(محمد بن منور، ۱۳۷۶: ۲۰۳)

یا مثلاً ابوالقاسم بشر یاسین به ابوسعید می‌گوید: «این کلمات را یادگیر و پیوسته گوی: «سُبْحَانَكَ وَ بِحَمْدِكَ عَلَى حِلْمِكَ بَعْدَ عِلْمِكَ سُبْحَانَكَ وَ بِحَمْدِكَ عَلَى عَفْوِكَ بَعْدَ قُدْرَتِكَ». ابوسعید می‌گوید: «ما این کلمات را یاد گرفتیم و پیوسته می‌گفتیم» (همان: ۱۸). یا استاد قرآن شیخ این جملات را به شیخ می‌گوید که در یاد داشته باشد. «لَا تَرُدُّ هِمَّتَكَ

عَلَى اللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ خَيْرٌ لَّكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ» (همان: ۱۸). با توجه به این‌ها معلوم می‌شود که ابوسعید از همان کودکی مبانی و نظراتی را آموزش می‌بیند که مبنی بر صبر و بزرگواری و عفو و بخشش است.

**۲-۲-۳- قرآن:** ابوسعید همیشه اهل وجد و شادی و شغف بوده و حتی در تلاوت قرآن هم از آیات عذاب درمی‌گذشت و می‌گفت: «آن‌ها همه بشارت و مغفرت آمده‌است» (همان: ۲۰۱). او حتی به معلّم مکتب‌خانه توصیه می‌کند که آیات بشارت‌آمیز را به کودکان بیاموزد (همان: ۲۱۱). هشتمین قانون از ده قانونی که ابوسعید برای اهل خانقاه به یادگار گذاشت، این بود که «نیازمندان و ضعیفان را، و هر که بدیشان پیوست، وی را درپذیرند و رنج ایشان بکشند». و این بر پایهٔ آیهٔ ۵۲ از سورهٔ انعام است: «وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» و آنان را که پروردگار خود را صبح و شام می‌خوانند، در حالی که مراد و مقصد ایشان فقط خداست، مران.

**۲-۲-۴- سنت پیامبر (ص):** ابوسعید با پیروی از تحمّل و بردباری پیامبر اکرم (ص)، مردم را به خود جذب می‌کرد و گمراهان را دستگیری می‌نمود. وقتی کافران بر او جفا می‌کردند، وی می‌گفت: «اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ». خدایا قوم مرا هدایت کن که آنها نمی‌دانند (هجوری، ۱۳۸۹: ۱۵۶). از ارکان تعالیم اسلامی که احتمالاً مورد بی‌توجهی بسیاری از زهاد قرار گرفته بود؛ ولی ابوسعید پیوسته آن را نصب‌العین خود قرار می‌داد، این بود که کفّهٔ لطف الهی سنگین‌تر از قهر او و رحم وی نیرومندتر از خشم اوست (مایر، ۱۳۷۸: ۱۵۲). ابوسعید برای ایجاد و حفظ حالات خوش، انتخاب محتاطانه‌ای از قصص قرآن و احادیث پیامبر (ص) داشته و به آن‌ها استناد می‌جسته است: از جمله این‌ها که: «خبرهای سرور انگیز را ابلاغ کنید و در مردم ایجاد وحشت نکنید»، «کارها را بر مردم سهل کنید و آن‌ها را دشوار مسازید» و یا این‌ها که «زمانی که شما با مردم از ربّ آن‌ها صحبت می‌کنید، چیزی مگویید که آن‌ها را دچار بیم و هراس کنید» (همان: ۲۲۶).

**۲-۲-۵- سنت عرفانی گذشته:** علاوه بر قرآن و احادیث نبوی، تبعیت از سنت اولیا و مشایخ و عمل به اقوال و افعال ایشان از آغاز تصوّف یکی از مهم‌ترین منابع تربیت

صوفیه بوده است. سنت عرفانی در نزد صوفیه اغلب از خود پیامبر (ص) آغاز می شود و از طریق امامان معصوم (ع)، به اهل عرفان و تصوف انتقال می یابد.

همایی می گوید: شاید این مشرب زندگی در میان خلق و کسب کردن و با مردم بودن را ابوسعید از سری سقطی (متوفی ۲۵۳ یا ۲۵۷ ه.ق.)، که سلسله نسب ارادت شیخ به او هم می رسد، به میراث برده (همایی، ۱۳۶۶: ۱۵۲)؛ چنان که خود در حکایتی از سری سقطی این جمله را از او یاد می کند «و باز کوه شدن مردی نبود. مرد باید که در میان بازار، در میان مردمان، به خدای مشغول باشد و یک لحظه به دل از وی خالی نبود» (محمدبن منور، ۱۳۷۶: ۲۵۲).

**۲-۲-۶- بایزید بسطامی:** بسیاری از محققان بایزید (متوفی ۲۶۱ ه.ق.) را قهرمان و مظهر تصوف ایران دانسته اند و بر این باورند که اندیشه های دینی ایران باستان به نیکوترین صورت و معنی در باطن گفته های او متجلی است (یغمایی، ۱۳۶۷: ۲۹). دانش بی کران بایزید به شکمی گرسنه و تنی برهنه و براساس ریاضت های سخت و فراوان و با توجه به عنایت های خاص الهی حاصل شده بود (محمدی، ۱۳۸۰: ۳۹). ابوسعید هم همانند بایزید ریاضت های زیادی کشید تا به مراتب بالای عرفان رسید. در بسطام به روزگار بایزید تعداد مجوس بسیار بود با این همه از منازعه شیخ، با مجوس بسطام خبری نیست. داستان هایی که درباره بایزید و محبت او نسبت به مجوسان آورده اند، بسیار است (زرین کوب، ۱۳۶۳: ۳۹). فریتس مایر هشت صفت اخلاقی را برای بسطامی برمی شمارد: ۱- دیگران را بیشتر از خود می دید. ۲- می خواست که خدا او را به جای دیگران از روی همدردی در جهنم بسوزاند. ۳- تلاشش در شادی رساندن به دل مؤمن بود. ۴- هرگز چیزی را برای روز دیگر کنار نگذاشت و برای خلق صرف کرد. ۵- رحمت خدای را بیشتر برای دیگران طلب می کرد. ۶- داخل کردن سرور در دل مؤمن و بیرون کردن زنگار غم از دل وی. ۷- در سلام گفتن بر دیگران پیشی می گرفت. ۸- برای کسانی که در حق او ظلم روا داشته بودند، طلب مغفرت می کرد (مایر، ۱۳۷۸: ۳۱۷). بسیاری از این صفات در رفتار و گفتار ابوسعید مشاهده می شود.

۲-۲-۲- منصور حلاج: ابوسعید به حلاج (متوفی ۳۰۹ ه.ق.) نظر مثبتی داشته‌است و به قول هجویری «اندر ایام ما شیخ ابوسعید و شیخ ابوالقاسم کرکانی (متوفی ۴۶۹ ه.ق.) و شیخ ابوالعباس شقانی (متوفی ۴۵۸ ه.ق.) -رضی‌الله‌عنهم- اندر وی سرّی داشته‌اند و به نزدیک ایشان بزرگ بود» (هجویری، ۱۳۸۹: ۲۳۰). در نزد حلاج جانبازی در راه اُمّت نه تنها برای پیروان دین حنیف، بلکه برای تفرقه طلبان و بویژه قرمطیان، نه فقط مسلمانان، بلکه کافران و مشرکان هم لازم است. وی در دعاهای خود، نه فقط از دوستان خود، بلکه از دشمنان هم شفاعت می‌کرد. وی در بغداد رغبت شگفت‌انگیز به مردن، در حال تکفیر شدن، در راه خیر و نجات عموم را بیان می‌کند (ماسینیون، ۱۳۷۴: ۲۶۶). در موضوع بر دار کردن حلاج، وقتی زبانش را می‌خواهند ببرند، گفت: چندان صبر کنید که سخنی بگویم. روی سوی آسمان کرد و گفت: «الهی بدین رنج که برای تو بر من همی‌برند محرومشان مگردان، و از این دولیشان بی‌نصیب مکن» (عطّار، ۱۳۷۵: ۶۶۷).

بوسعید نسبت به بایزید و حلاج ارادتی خاص داشته و در سنت عرفانی خراسان عصر خویش، در جناح طرفداران حلاج قرار داشته و او را الگو و نمونه عیاری و جوانمردی می‌دانسته است. دربارهٔ او می‌گفت: «کسی که در علوم حالت در مشرق و مغرب کسی چون او نبود.» و این سخن را در محیطی می‌گفت که اکثریت صوفیان حلاج را کافر می‌دانسته‌اند (محمدبن منور، ۱۳۷۶، مقدمه: ۳۶).

۲-۲-۸- ابوالعباس قصاب آملی: ابوسعید یک سال در آمل در خانقاه ابوالعباس مقیم بود. (مایر، ۱۳۷۸: ۵۶) و بی‌شک تحت تأثیر رفتار و اقوال او بوده‌است، از سخنان وی است که: «جوانمردان راحت خلقند، نه وحشت خلق، که ایشان را صحبت با خدای بود از خلق، و از خدای به خلق نگرند» (عطّار، ۱۳۷۵: ۷۲۸).

۲-۲-۹- ابوالحسن خرقانی: ابوسعید در میان معاصران خویش، شیفتهٔ ابوالحسن خرقانی (متوفی ۴۲۵ ه.ق.) بوده و بی‌گمان بیشترین ارتباط روحی را ابوسعید با بایزید و ابوالحسن خرقانی داشت (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵، الف: ۵۲). خرقانی مانند بایزید امّی و روستایی بود و اقوال او شباهت به اقوال و احوال بایزید می‌یافت و غالباً در رعایت شریعت

دقت و وسواس داشت (زرین کوب، ۱۳۶۳: ۵۹). از اقوال خرقانی است که گفت: «بر خلق او مشفق‌تر از خود ندیدم. گفتم کاشکی بدل همه خلق من بمردمی تا خلق را مرگ نبایستی دید. کاشکی حساب همه خلق با من بکردی تا خلق را به قیامت حساب نبایستی دید. کاشکی عقوبت همه خلق مرا کردی تا ایشان را دوزخ نبایستی دید» (عطار، ۱۳۷۵: ۷۶۸). و آن معروف‌ترین سخن او که می‌گویند بر سردر خانقاهش نوشته بود: «هر که بدین خانقاه درآید نانش دهید و از ایمانش میرسید، که آن که بر درگاه حق به جان ارزد، در سرای ابوالحسن نان از او دریغ نیست» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ب: ۱۵۸).

بایزید، حلاج، قصاب‌آملی و خرقانی یک مشرب خاص در عرفان دارند که؛ شهاب‌الدین یحیی سهروردی (متوفی ۵۵۸۷.ق.) معتقد به یک حکمت خسروانی برای ایشان است (تورتل، ۱۳۷۸: ۱۶). سهروردی ایشان را ادامه‌دهنده حکمت خسروانی ایران باستان می‌داند. این حکمت خسروانی که ریشه در ایران باستان دارد، در واقع بعد از اسلام خود را در حلقه عرفای خراسان نشان می‌دهد و به عبارت دیگر، دنباله حکمت خسروانی ایران باستان؛ عرفان خراسان و مخصوصاً این چهار چهره هستند، که ابوسعید نیز به نوعی چکیده و عصاره فکری، این افراد است. در جوهر اندیشه این چهار تن نوعی گستاخی و بی‌پروایی در عرصه الاهیات و تجارب روحانی ایشان، بویژه در ارتباط مستقیم با حق - تعالی - می‌بینیم (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ب: ۲۴). عشق و محبت از نکات کلیدی در تصوف این عارفان است به طوری که باتوجه به این عشق و محبت است که این عرفا سه خصلت خاص به خود دارند. «سخاوتی چون سخاوت دریا، شفقتی چون شفقت آفتاب، و تواضعی چون تواضع زمین» (محمّدی، ۱۳۸۰: ۱۱۴).

گرایش ابوسعید به این دسته از عرفا بسیار بوده است، ولی نه آن‌چنان که همه اعمال و افکار آن‌ها را بپذیرد. چرا که بایزید و پیروانش غالباً گوشه‌گیر و عزلت‌نشین و اهل خلوت بوده‌اند (یغمایی، ۱۳۶۷: ۳۰). و یا خرقانی اهل قبض بوده است، در حالی که ابوسعید اهل بسط بود، در میان مردم زندگی می‌کرد و بزرگ‌ترین کرامت را این می‌دانست که: «مرد آن بود که در میان خلق بنشیند و برخیزد و بخسبد و بخورد و در میان بازار، در میان خلق

ستوداد کند و با خلق بیامیزد و یک لحظه به دل از خدای غافل نباشد» (محمدبن منور، ۱۳۷۶: ۱۹۹).

### ۲-۳- رفتار و گفتار ابوسعید در زندگی

ابوسعید جهان وجود و عالم انسانی را به دیده احترام نگاه می‌کرد و مجاهدات خود را، به خصوص در دوره اول زندگی خود، بیشتر به مبارزه با دشمن درون، یعنی دیو پلید نفس مصروف می‌کرد (دامادی، ۱۳۶۷: ۳۱). خوانساری در مورد تفاوت دوره اول زندگی وی با دوره دوم، می‌گوید: «وی را باید از نمونه‌های بارز برون‌گرایی دانست، زیرا قسمت اعظم خصایص برون‌گرایی در او دیده می‌شود. اهل گوشه‌نشینی و مردم‌گریزی و تنها سر به جیب مراقبت فرو بردن نیست؛ بلکه وی با هر طایفه و قشری درمی‌آمیخت و با همه و حتی پیروان ادیان دیگر و نیز بدکاران مهرورزانه و از روی مدارا و اغماض رفتار می‌کرد. از شگفتی‌های احوال ابوسعید آن که در جوانی و دوران ریاضت کاملاً درونگرا بوده‌است و سپس تغییر شگفتی در زندگی او رخ داده و با حرکتی ۱۸۰ درجه، نمونه کامل برون‌گرایی شده‌است و این خود یک مورد استثنایی است، زیرا که درونگرا یا برونگرا بودن از نظر یونگ اغلب احتمال ذاتی دارد و تغییر آن تقریباً امکان‌پذیر نیست (خوانساری، ۱۳۷۸: ۱۲ تا ۴).

رفتار محبت‌آمیز و توأم با خردمندی و بلندنظری ابوسعید با اقشار مختلف مردم جامعه روزگار خود، نمونه کاملی از رفتار انسان‌دوستانه‌ای است، که با حسن‌استقبال کم‌نظیر عامه مردم مواجه شد. دامادی اعتقاد دارد که تصوّف تنها در مواردی معدود رنگ حقیقی تصوّف بی‌رنگ را یافته، که در میان بایزید و حلاج و ابوسعید نمایان است (دامادی، ۱۳۶۷: ۴۴). از ویژگی‌های بارز شخصیت ابوسعید: ۱- ترک خودبینی و برگزیدن فروتنی ۲- صداقت و اخلاص ۳- نقد و انتقاد از خویشان ۴- شادی درون و آرامش با یاد خدا ۵- دریادلی و تحمل دیگران ۶- ترک عیب‌جویی دیگران ۷- در اجتماع و میان مردم بودن و از یاد خدا غافل نشدن ۸- آرامش درونی است (مجموعه مقالات سمینار ابوسعید ابوالخیر، ۱۳۷۸: ۳۶).

ابوسعید در زندگی خود با کسانی که با او از در مخالفت درآمده‌اند و نفرینش کرده‌اند، از در دوستی درآمده و دعایشان کرده‌است و حتی وقتی مریدان و اطرافیانش خواسته‌اند آن مخالف را ادب کنند، او جلوگیری کرده و از مخالفش حمایت کرده، نمونه این رفتار آن شخص رافضی و بوالحسن تونی است که شیخ را نفرین می‌کنند (محمدبن منور، ۱۳۷۶: ۹۳) و وی ایشان را تأیید می‌کند. و یا آن قصابی که به ابوسعید و مریدانش دشنام داده بود و ابوسعید صد درم به وی می‌بخشد و می‌گوید: «همان که می‌گفتی بگوی» (همان: ۱۱۷) این‌گونه بوده‌است که بسیاری از مخالفان وی دست از مخالفت با او برمی‌دارند و مرید وی می‌شوند.

ابوسعید فردی صاحب‌اندیشه است که در پاسخ‌گویی به مردم و برخورد با مخالفان با استفاده از نبوغ فردی از زبان طنز بهره می‌گیرد و بدین طریق دیگران را بدون دلخوری و در فضایی شاد، متوجه اشتباهاتشان می‌کند. به عنوان مثال، در مورد مردی که می‌اندیشد که سخنان ابوسعید در هفت سبع قرآن نیست، می‌گوید: «این سخن که من می‌گویم در سبع هشتم است» (همان: ۱۰۱-۱۰۲).

از نمونه‌های بارز نگرش انسانی ابوسعید به انسان، داستان پیرمرد طنبورزن و دعای او به خدا و کمک فرستادن به او از طرف ابوسعید (همان: ۱۰۷)؛ یا آن جوان قصاب که بره‌مرده را می‌خواست به مسلمانان خوراند و شیخ هزینه آن بره را می‌دهد و آن را خوراک سگان می‌کند تا سگان نیز دهانی چرب کنند (همان: ۱۱۰). نیز حکایت بخشیدن جبه صوف و دستار به جوان موی‌ستر و صد دینار به استاد حمّامی برای خرج عروسی جوان موی‌ستر (همان: ۱۳۲ تا ۱۳۴) یا داستان کنیزک مطربه که چنگ می‌زده و ابیاتی را می‌خوانده است بدین مضمون:

امروز در این شهر چو من یاری نی  
آورده به بازار و خریداری نی  
آن کس که خریدار، بدو رایم نی  
و آنکس که بدو رای خریدارم نی

شیخ کنیزک را از صاحبش می‌خرد و او را با کسی که می‌خواسته به زنی داده‌است

(ابوروح، ۱۳۸۴: ۱۵۳-۱۵۴).

رفتار ابوسعید با گناهکاران هم محبت آمیز و انسانی است. در جای جای اسرارالتوحید رفتار بشردوستانه و مهرآمیز او با گناه کاران دیده می شود. از جمله در مورد علوی سید حمزه نام، که چهل شبانروز به فساد مشغول بوده است و غلامان و کنیزان را برهنه به هم درنشانده بود. شیخ درباره او گفته بود: «عجب! برچنان درگاهی گناه کم از آن نیاید» (محمدبن منور، ۱۳۷۶: ۲۰۶). و داستان همسایه شیخ، که احمد بوشره نام داشت، و مهمانی ترتیب داده بود و به شرابخواری و فساد مشغول بوده اند و مشغله عظیم می کرده اند، مردان ابوسعید خواستند بروند خانه بر سرشان خراب کنند، ابوسعید مانعشان شد و با احمد بوشره به نیکی رفتار کرد و گفت: «ما ترا همسایه ای نیکیم. آن بزرگ در حق همسایه بسیار وصیت کرده است. اگر وقتی ترا میهمانی افتد با ما همسایگی کن و گستاخی نمای تا ما ترا مدد دهیم. بیگانه مباش» (همان: ۲۱۸). ابوسعید با این که در مقام یک شیخ بزرگ و متنفذ تصوف بود، هیچ گاه به اطرافیانش اجازه نمی داد که به سان هواداران بعضی از مشایخ تصوف با مخالفان و منکران او با درشتی و تندی و خشونت رفتار کنند. نمونه اش روزی که با جمعی از گورستان حیره بر سر تربت مشایخ رفته بودند. «جمعی را دید که در آن موضع خمر می خوردند و چیزی می زدند. صوفیان در اضطراب آمدند و خواستند که ایشان را احتساب کنند و برنجانند و بزنند. شیخ اجازت نداد.» چون شیخ فرا ایشان رسید، گفت: «خدا همچنین که در این جهان خوش دلان می دارد در آن جهان خوش دلان دارد. آن جماعت جمله برخاستند و... خمرها بریختند و سازها بشکستند و توبه کردند» (همان: ۲۳۷).

او انسان ها را جدا از رنگ و نژاد و دین و طبقه اجتماعیشان، تنها و تنها در مقام انسان و مخلوق عزیز خداوند می بیند. از سخنان اوست: «رحمت صفت حق است و عجز صفت خلق» (همان: ۲۸۹). به نظر می رسد که وی صفات حق را برای خویشتن شایسته می داند و از صفات خلق دوری می جوید. از این رو درباره جوانی سیاه و خشک و ضعیف و بسیار آشفته و ناآراسته می گوید: «... یک تارموی وی به نزدیک حق - تعالی - گرمی تر از دنیا و آخرت است... خداوند را بندگانند؛ یکی را به رنگ طاووس دارد و یکی را به رنگ کلاغ» (همان: ۱۸۵).

وی همه را باهم برابر می‌داند و نفس انسانی است که برای وی ارزشمند است. به همین دلیل در پاسخ کسی که به او اعتراض می‌کند، چرا «جوانان را به پیران می‌نشانی و خردان را با بزرگان برابر می‌داری و در تفرقه میان بزرگ و خرد هیچ فرق نمی‌کنی...» می‌گوید: «هیچ کس از ایشان در چشم ما خرد نیست؛ و هر که قدم در طریقت نهاد - اگر چه جوان باشد - نظر پیران بدو چنان باید کرد، که آنچه به هفتاد سال به ما بداده‌اند، روا بود که به روزی بدو دهند. چون اعتقاد چنین باشد هیچ کس در چشم خرد ننماید...» (همان: ۲۰۷).

وی با مسافران هم کاسه می‌شد و هر کس از راه می‌رسید نخستین شب با شیخ هم کاسه بود (ابوروح، ۱۳۸۴: ۱۴۸). این نشان دهنده تواضع و فروتنی و بزرگواری ابوسعید است.

ابوسعید بر خلاف صوفیانی که به زنان نظر چندان مثبتی نداشتند و آنان را شایسته ورود در وادی طریقت و سیر و سلوک نمی‌دانستند، به زنان توجه و عنایت خاصی نشان می‌داد. ابوسعید از میان زنان محبان و مریدانی داشت (مایر، ۱۳۷۸: ۴۰۵)؛ برای مثال، حکایت آن زن مطربه مست که بر سر راه شیخ آمد و مریدان شیخ خواستند او را از راه شیخ دور کنند شیخ گفت: «دست از وی بدارید.» و این بیت را بر او خواند:

آراسته و مست به بازار آیی  
ای دوست نترسی که گرفتار آیی

و به برکت نظر شیخ، او از جمله‌ی نیک زنان شد (محمدبن منور، ۱۳۷۶: ۲۳۲).

در نیشابور و بعضی از شهرهای خراسان آن دوره، گروه‌هایی از زرتشتیان، مسیحیان و یهودیان زندگی می‌کردند. رفتار انسانی و زیبای شیخ با آن‌ها شنیدنی است. برای مثال، هنگامی که به کلیسای مسیحیان رفت، آنان تحت تأثیر شخصیت ابوسعید قرار گرفتند. هنگام خروج از کلیسا یکی از مریدان گفت: «اگر شیخ اشارت کردی؛ همه زن‌ها باز کردند. شیخ ما گفت: ماشان ور نبسته بودیم که ماشان ور گشاییم» (همان: ۲۱۰).

شخصیت جذّاب و با معنویت ابوسعید موجب می‌شد اشخاص از پیروان ادیان دیگر بدون این که شیخ آن‌ها را آشکارا و تصنعی به اسلام دعوت کند، از روی علاقه و اشتیاق بر دست او مسلمان شوند. گزارش‌هایی حاکی از اسلام آوردن جمعی از مسیحیان، یک وکیل یهودی و یک طبیب زرتشتی در اسرارالتوحید وجود دارد.

تأمین معاش و فراهم ساختن نیازمندی زندگانی درویشان مقیم و مسافر خانقاه، از اهمّ مسائلی است که ابوسعید در ارتباط با صاحبان زر و زور در پی آن است. وی به خاطر دوستداری مردم و جامعه خویش، بزرگان عرصه قدرت و سیاست را به ادای حقوق خلق نصیحت و وصیت می‌کند. همان‌طور که بومنصور ورقانی وزیر طغرل را به ادای حقوق خلق نصیحت می‌کند (همان: ۱۳۰). از گفته‌های ابوسعید که بیانگر نگرش انسان‌دوستانه‌ی اوست، بیانات وی درباره آیه «وَقُوذُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» است که گفت: «چون سنگ و آدمی هر دو به نزدیک تو به یک نرخ است، دوزخ به سنگ می‌تاب و این بیچارگان را مسوز» (محمّدبن منور، ۱۳۷۶: ۲۷۴). نکته بعدی، توجه به ورد همیشگی ابوسعید است که می‌گفت: «یا رب فردا صوفیان را چیزی خوش ده که بخورند.» و در توجیه ورد خود حدیثی از پیامبر(ص) می‌آورد که: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا دَامَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ» (همان: ۲۲۶). وی در جواب این که معنای این جمله چیست؟ «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ كُلَّ لِسَانُهُ» گفت: «یعنی عَنِ خُصُومَةِ الْخَلْقِ». شیخ همیشه صوفیان را توصیه می‌کرد که اوقات فراغتشان را به این سه کار صرف کنند: «یا علم آموختن، یا به وردی مشغول بودن، یا راحتی و خیری به کسی همی‌رسانند» (همان: ۳۱۷).

ابوسعید را از بنیان‌گذاران مکتب شادی و سرخوشی در تصوف شمرده‌اند؛ زیرا او بر خلاف دیگر مشایخ تصوف هیچ‌گاه نگفت که در ازای شادی اخروی باید در این دنیا محزون و اندوهناک بود. شادی عنصر اصلی زندگی اوست (مایر، ۱۳۷۸: ۱۵۸). زرین کوب نیز بر این باور است که: «در بین احوال و سخنان وی آنچه بیشتر جلب توجه می‌کند شاد خواری و سبک روحی است» (زرین کوب، ۱۳۶۳: ۱۵۸).

### ۳- نتیجه‌گیری

ابوسعید ابوالخیر از انسان دوست‌ترین چهره‌های عرفان ایران بوده است، که این انسان دوستی وی از قرآن، سنت پیامبر، تربیت خانوادگی، استادان دوران کودکی و پیران تصوف وی، و همچنین سنت عرفانی گذشته تأثیر پذیرفته است. بی‌شک بیشترین تأثیر پذیری وی در زمینه انسان دوستی و محبت به تمام انسان‌ها و حتی تمام موجودات هستی،

از چهار چهره برجسته عرفان ایران، یعنی؛ بایزید بسطامی، منصور حلاج، ابوالعباس قصاب آملی و ابوالحسن خرقانی بوده است. این چهار نفر نیز تحت تأثیر حکمت خسروانی (عرفان و حکمت ایران باستان) هستند و دنباله عرفان ایران باستان می‌باشند که بیشتر در سنت عرفانی خراسان نمود پیدا کرده بود. ابوسعید گزیده و خلاصه نکات مثبت عرفان پیش از خود بوده است. وی تمام انسان‌ها از زن و مرد، سیاه و سفید، کافر و مسلمان - از نظر رعایت حال آنان - را با هم برابر می‌داند و به آن‌ها محبت می‌کند. وی حتی به حیوانات هم مهر می‌ورزد. شاد بودن و خوشحال کردن مردم برای ابوسعید فریضه بوده است. او کمال و سعادت انسان را در دنیا و آخرت در گرو نیکی و خدمت به خلق می‌دانست. ابوسعید عارفی اهل بسط و شادی بود و در تمام دوران زندگی‌اش به این عقیده پای‌بند ماند. در سراسر زندگی این عارف بزرگ، نیکی کردن به مردم از هر طبقه و صنفی به وضوح مشاهده می‌شود و از خلال حکایات کتاب‌های «اسرار التوحید» و «حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر» این نیکی‌ها و خدمات نمایان می‌شود.

## فهرست منابع

### الف) کتاب‌ها

۱. ابوروح لطف الله بن ابی سعد، جمال‌الدین. (۱۳۸۴). **حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر**، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. چاپ اول. تهران: سخن.
۲. اسفندیار، محمودرضا. (۱۳۸۴). **آشنایان ره عشق** (مجموعه مقالاتی در معرفی شانزده عارف بزرگ). زیر نظر نصرالله پورجوادی. چاپ اول. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۳. تورتل، کریستین. (۱۳۷۸). **شیخ ابوالحسن خرقانی**. ترجمه روح بخشان. چاپ اول. تهران: نشر مرکز.
۴. دامادی، محمد. (۱۳۶۷). **ابوسعید نامه** (زندگی نامه ابو سعید ابوالخیر). چاپ اول. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

۵. زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۳). **جستجو در تصوف ایران**. چاپ دوم. تهران: انتشارات امیر کبیر.
۶. شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۵). **چشیدن طعم وقت** (مقامات کهن و نو یافته ابوسعید) از میراث عرفانی ابوسعید ابوالخیر. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. چاپ اول. تهران: سخن.
۷. شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۵). **نوشته بر دریا**: از میراث عرفانی ابوالحسن خرقانی. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. چ دوم. تهران: سخن.
۸. عطار، فریدالدین نیشابوری. (۱۳۷۵). **تذکرة الاولیاء**. مصحح رنولد آلن نیکلسون. چاپ چهارم. تهران: بهزاد.
۹. ماسینیون، لویی. (۱۳۷۴). **سخن اناالحق و عرفان حلاج**. ترجمه دکتر سیدضیاءالدین دهشیری. چاپ اول. تهران: جام.
۱۰. مایر، فریتس. (۱۳۷۸). **ابوسعید ابوالخیر: حقیقت یا افسانه**. ترجمه مهرآفاق بابوردی. چاپ اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۱۱. محمدی، کاظم. (۱۳۸۰). **بایزید بسطامی**. چاپ اول. تهران: طرح نو.
۱۲. محمدبن منور بن ابی سعدبن ابی طاهر بن ابی سعد میهنی. (۱۳۷۶). **اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید**. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. ج ۱. چاپ چهارم. تهران: آگاه.
۱۳. هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان. (۱۳۸۹). **کشف المحجوب**. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی. چاپ ششم. تهران: سروش.
۱۴. همایی، جلال الدین. (۱۳۶۶). **تصوف در اسلام** (نگاهی به عرفان شیخ ابو سعید ابوالخیر). چاپ دوم. تهران: مؤسسه نشر همام.
۱۵. یغمایی، اقبال. (۱۳۶۷). **عارف نامی بایزید بسطامی**. چاپ دوم. تهران: انتشارات توس.

## ب) مقاله‌ها

۱. خوانساری، محمد. (۱۳۸۹). «روانشناسی ابوسعید ابوالخیر». پژوهشگران: فروردین، اردیبهشت، خرداد. شماره ۲۰ و ۲۱. صص ۴-۹.

۲. صفرخانی، حسن. (۱۳۷۸). «خاستگاه اجتماعی ابوسعید ابوالخیر». مجموعه مقالات سمینار ابوسعید ابوالخیر. دبیرخانه کنگره علمی ابوسعید ابوالخیر. چاپ اول. تهران: انتشارات بین المللی الهدی.